

آزادی نسبی است



انسان آزاد آفریده شده است انسان آزاد آفریده نشده است

در جامعه دینی چون انسان با کمال آزادی، دین را پذیرفته است هر نوع محدودیت دینی برای او خلاف انتظار نیست و هر نوع قید و بند در زندگی از مجرای خودمختاری او عبور می‌کند، در این صورت مخالفت با این نوع محدودیت‌ها، نوعی مخالفت با آزادی و خودمختاری انسان است.

و در جامعه غیر دینی هم از محدودیت‌های اجتماعی که زاینده‌ی حکومت اکثریت است، گریزی نیست و این محدودیت نیز به نوعی از مجرای خودمختاری عبور کرده و به دست و پای او بسته می‌شود، زیرا دموکراسی را پذیرفته است.

در اسلام، «آزادی» ریشه‌ی الهی دارد. خود این، یک تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوت‌های دیگر می‌شود.

در فرهنگ غربی چون ارزش‌های اخلاقی نسبی است، به همین دلیل «آزادی» نامحدود است. شما که به یک سلسله ارزش‌های اخلاقی معتقدید، حق ندارید کسی را که به این ارزش‌ها تعرض

می‌کند، ملامت کنید چون ممکن است او معتقد نباشد.

اما در اسلام، ارزش‌های ثابتی وجود دارد و «آزادی» با این ارزش‌ها محدود می‌شود. در غرب، حد آزادی را مرزهای مادی تشکیل می‌دهد.

به‌عنوان مثال تبلیغات به نفع فاشیسم ممنوع است و اینجا آزادی بیان محدود می‌شود ولی تبلیغات برای عریان‌گری آزاد است.

اما در اسلام، آزادی، علاوه بر آن حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد.

اگر کسی عقیده‌ی گمراهی دارد، این به خودش مربوط است. اما اگر بخواهد دیگران را هم گمراه کند، این‌جا آزادی محدود می‌شود.

آزادی دروغ‌گویی نیست. آزادی شایعه‌پراکنی نیست.

آزادی معنوی

انسان از نظر باطن و روح ممکن است یک آدم آزاد باشد و ممکن است یک برده و بنده باشد؛ یعنی ممکن است انسان بنده حرص خودش باشد، اسیر شهوت خودش باشد، اسیر خشم خودش باشد، اسیر افزون‌طلبی خودش باشد و ممکن

است از همه‌ی این‌ها آزاد باشد.

این آزادی همان است که در زبان دین «تزکیه نفس» و «تقوا» گفته می‌شود.

وابستگی آزادی اجتماعی به آزادی معنوی

آیا ممکن است بشر آزادی اجتماعی داشته باشد ولی آزادی معنوی نداشته باشد؟

یعنی بشر اسیر شهوت و خشم و حرص و آز خودش باشد ولی در عین حال آزادی دیگران را محترم بشمارد؟

آیا بشر قدیم که آزادی و حقوق دیگران را محترم نمی‌شمرد از این جهت بود که قوانینش این‌طور وضع شده بود، که تا قانون را عوض کردیم دیگر تمام بشود؟ مانند قوانین قراردادی که بشر می‌گذارد؛

به‌عنوان مثال در آمریکا بگویند قانون بردگی ملغی، همین که گفتند قانون

بردگی ملغی، دیگر واقعاً بردگی ملغی شد؟ یا شکل و فرمش عوض شد، محتوا همان محتواسست؟ آیا علت این‌که بشر قدیم آزادی و حقوق را محترم نمی‌شمرد طرز تفکر فلسفی‌اش بود؟ هیچ‌کدام از این‌ها نبود، فقط یک چیز و آن منفعت‌طلبی بود. علی‌علیه‌السلام می‌فرماید:

«تقواست که بشر را از هر بندی آزاد می‌کند». (غرالحکم ص ۲۷۲ - مضمون)

«به وسیله‌ی تقوا برای خود مصونیت درست کنید». (نهج‌البلاغه ص ۲۸۴ - مضمون)

مصونیت یا محدودیت؟

بشر خانه می‌سازد، به دور خانه‌اش دیوار می‌کشد. برای این‌که خود را از سرما و گرما حفظ کند، برای آن‌که لوازم زندگی خود را در محیط امنی بگذارد. زندگی خود را محدود می‌کند به این‌که غالباً در میان یک چهار دیواری معین بگذرد. حالا آیا خانه و مسکن برای انسان محدودیت است و منافی آزادی اوست یا مصونیت است؟

تقوا هم برای روح مانند خانه است برای زندگی و مانند جامه است برای تن.